



(۲)

## تدوین حديث

در شماره قبل اشاره شد که پشتوانه حديثی شیعه در بعد نوشتار، بازگشت به همان عصر پیامبر(ص)، و بعد از آن دارد، اما کتابت حدیث در میان اهل سنت، به تأخیر افتاده و نوشتن بصورت تدوین، عمدها در قرن دوم صورت گرفت، و متأسفانه منع از نوشتن حدیث نیز به پیامبر(ص) نسبت داده شده است. در آن شماره روایت منسوب به پیامبر(ص) را نقد کرده و در این شماره ادامه این نقد را همراه با بحثهای دیگری ارائه خواهیم داد:

### نقدهای دیگر

از جمله مطالبی را که می‌توان به عنوان نقدی بر روایت منسوب به پیامبر(ص) ذکر کرده و دلیلی بر بطلان آن حدیث بدانیم حرکتی است که «عمر» در مورد نوشتن احادیث کرده است، از قول او نقل شده که گفت:

من قصد کردم تا سنت پیامبر(ص) را بنویسم اما بعداً بیاد اقوام گذشته افتدام که کتبی را نوشته و تنها بر همانها تکیه کردند و کتاب خداوند را توک گفتهند، به خدا قسم، کتاب خدا را با چیزی نمی‌پوشانم.<sup>۱</sup>

از روایت فوق آشکار است که بخلاف دوم ابتداء می‌خواسته احادیث را بنویسد حتی در بعضی از نقلهای همین روایت هست که با صحابه پیامبر(ص) نیز مشورت کرد و آنها نیز موافقت کردند، اما بعد به دلیلی که خود ذکر می‌کند و نه به خاطرنمی پیامبر(ص)، از این کار منصرف شده است.

۱- جامع بیان العلم ج ۱ ص ۵۷، از طرق مختلف، تقیدالعلم ص ۴۹، ۵۰، ۵۱.

از جمله دلایل دیگری که می‌تواند حدیث نهی را بی‌اعتبار کند، گفته پیامبر(ص) در یوم الخمیس است. پیامبر(ص) در آن روز که آخرین پنجشنبه حیاتشان بود فرمودند: برای من کاغذ و دواتی بیاورید تا برای شما چیزی بنویسم که پس از من گمراه نشوید.

در آنجا بعضی از مردم و در رأس آنها خلیفة دوم مخالفت کرده و گفت:  
**حسبنا کتاب الله<sup>۲</sup>**

از این روایت به دست می‌آید که مسأله نوشتن چیزی به جز قرآن، نه تنها بد نبود بلکه برای جلوگیری از ضلالت مردم بسیار واجب بوده است، تا حدی که پیامبر(ص) دستور به آوردن وسائل کتابت داده است، اما افرادی در این باره بهر دلیل مخالفت کرده‌اند و در رأس آنها بنا به گفته شهرستانی در «ملل و نحل» خلیفة دوم بوده است، اضافه بر همه اینها مگر پیامبر(ص) آگاه به ضررهاي اين قضيه نبود؟ ضررهاي که بعداً از زبان خود اهل ست  
خواهيد شنيد! آيا امكان دارد چنین مسأله‌اي را که اين قدر به فرهنگ اسلامي ضرر زده و باعث اختلاط روایات غير صحیح با صحیح شده است، به پیامبر(ص) نسبت بدھیم؟؟

\* \* \*

#### روایات پیامبر(ص) در مورد اجازه کتابت حدیث

روایاتی نیز از پیامبر(ص) نقل شده که به افراد مختلف و یا بطور کلی، اجازه نوشتن احادیث را داده‌اند، این روایات نیز خود می‌توانند روایت نهی را تحت الشعاع قرار داده و حداقل با ایجاد تعارض، هر دو از حجیت می‌افتد.

این در حالی است که این گونه روایات بسیار زیاد و در موارد متعدد بوده و با توجه به اشکالاتی که به روایت نهی وارد است، احتمال درست بودن روایات اذن کاملاً وجود دارد، در این روایات نه تنها اذن نوشتن، بلکه امر بدان نیز وجود دارد.

از طرق متعددی نقل شده است که مردی از عدم توانائی خود در حفظ مطالب نزد پیامبر(ص) شکایت کرد، پیامبر(ص) به او فرمودند: استعن على حفظك بيمينك، از دست خود (کنایه از نوشتن) برای حافظه ات کمک بگیر.<sup>۳</sup>

۲- مسنـد احمد ج ۶ ص ۴۷، ۱۰۶، ۱۱۶، ج ۱ ص ۹۰، ۹۱، ۳۲، ۲۹، ۲۲، ۲۳۵، ۲۲۶، تهذیب تاريخ

دمشق ج ۶ ص ۴۵۱، المصطف از عبدالرزاق ج ۵ ص ۴۳۸، ۴۳۹.

۳- بحار الانوار ج ۲ ص ۱۵۲، تقیید العلم ص ۶۵ الی ۶۸، میزان الاعتدال ج ۱ ص ۶۵۳، لسان المیزان ج ۲ ص ۲۹۸

وج ۴ ص ۴۲۱.

oooooooooooooooooooooooooooo

از خود ابوهیره نقل شده است که در هنگام فتح مکه پیامبر(ص) ایستاد و سخنرانی نمود «ابوشاة» به پیامبر(ص) گفت که اینها را برای من بنویسید، پیامبر(ص) دستور داد تا خطبه را برای ابوشاة بنویسند.<sup>۴</sup>

از پیامبر(ص) نقل شده است که فرمودند: قيدوا العلم بالكتابة علم را با نوشتن در بند بکشيد.<sup>۵</sup>

همچنین از رافع بن خدیج نقل شده که گفت: ما به رسول الله عرض کردیم: بعضی از مطالب را از شما می‌شونیم آیا آنها را بنویسیم؟ پیامبر(ص) فرمود: أكتبها ولاحرج، آنها را بنویسید منعی در کار نیست.<sup>۶</sup>

از عمرو بن شعیب نقل شده که جدش به پیامبر(ص) گفت: ما از شما چیزهایی می‌شونیم و نمی‌توانیم آنها را حفظ کنیم آیا اجازه برای نوشتن داریم؟ پیامبر(ص) فرمود: بلی فاکبوها به آنها را هم بنویسید.<sup>۷</sup>

از عبدالله بن عمرو بن العاص نیز به طرق مختلف نقل شده که به پیامبر(ص) گفت: آیا آنچه را از شما می‌شونم بنویسم؟ پیامبر(ص) فرمودند، آری، گفتم: در حالت غضب و آرامی شما! پیامبر(ص) پاسخ داد آری من ذر غضب و رضا چیزی جز حق نمی‌گویم.<sup>۸</sup> در روایت دیگری نقل کرده که به پیامبر(ص) گفتیم: علم را در بند بکشیم (یعنی بنویسیم؟) پیامبر(ص) فرمودند: آری.<sup>۹</sup>

همین عبدالله نقل می‌کند من هر چه را که از پیامبر(ص) می‌شنیدم می‌نوشتم تا حفظ کنم، قریش مرا از این کار نهی کردند، من از نوشتن خودداری کردم و بعد قضیه را به پیامبر(ص) گفتم، پیامبر(ص) فرمود:

به خدا نی که جانم درید قدرت او است من جز حق چیزی نمی‌گویم.<sup>۱۰</sup>

۴— مسنـد احمد ج ۱ ص ۲۳۸، جامـع بـیـان الـطـمـج ۱ ص ۸۴، فـتح الـبارـی ج ۱ ص ۱۸۴، تقـیـید الـلـمـ ص ۸۶.

۵— عـقد الفـرـید ج ۲ ص ۴۱۹، البـیـان والتـبـیـن ج ۲ ص ۳۸، تقـیـید الـلـمـ ص ۶۸ الـی ۷۰ رـکـ ج ۱ ص ۱۰۶، مـنـ الدـارـمـیـ ج ۱ ص ۱۲۷، حـسـن التـبـیـهـ ص ۱۹۴، جـامـع بـیـان الـطـمـج ۱ ص ۷۲، کـنـزـالـمـالـ ج ۵ ص ۲۲۴، اـشـبـارـاصـیـانـ ج ۲ ص ۲۲۸ اـزـابـونـعـیـمـ.

۶— مـجـمـعـ الزـوـاـيدـ ج ۱ ص ۱۵۱، کـنـزـالـمـالـ ج ۵ ص ۲۲۵، تقـیـیدـالـلـمـ ص ۷۲ الـی ۷۴، المـنـارـجـ ج ۱ ص ۷۶۳، التـرـاتـیـبـ الـادـارـیـ ج ۲ ص ۲۴۵.

۷— تقـیـیدـالـلـمـ ص ۷۴، ۷۹، مـسـنـدـاحـمـ ج ۱ ص ۲۱۵، بـحـارـالـاتـوـارـجـ ج ۲ ص ۱۴۷، جـامـعـ بـیـانـالـلـمـ ج ۱ ص ۸۵.

۸— تقـیـیدـالـلـمـ ج ۱ ص ۸۵.

۹— تقـیـیدـالـلـمـ ص ۷۴، ۷۵، فـتحـالـبـارـیـ ج ۱ ص ۱۸۴، تـدـرـیـبـالـرـاوـیـ ج ۲ ص ۶۶.

۱۰— مـسـنـدـاحـمـ ج ۲ ص ۱۶۲ و ۱۹۲، جـامـعـ بـیـانـالـلـمـ ج ۱ ص ۸۵.

از امیر المؤمنین علی (ع) نقل شده که پیامبر (ص) فرمود: این علم را بنویسید در دنیا و

یا در آخرت از آنها بهره خواهید گرفت، بدانید که علم صاحبی را ضایع نخواهد کرد.<sup>۱۱</sup>

روایت دیگری که در لسان اهل بیت (ع) مشهور است در مورد صحیفه‌ای است که در گوشش شمشیر پیامبر (ص) ثبت شده بود این گفته را شیعه و سنی هر دو روایت کرده‌اند، چنانچه از امام صادق (ع) نقل شده که:

وَجَدَ فِي قَاتِمِ سَيْفِ رَسُولِ اللَّهِ صَحِيفَةً مُكْتَوبَ فِيهَا مَلْعُونٌ مِنْ سُرْقَ تَخُومِ الْأَرْضِ، مَلْعُونٌ مِنْ

تَوْلَىٰ غَيْرِهِ إِلَيْهِ أَوْقَالٌ مَلْعُونٌ مِنْ جَحْدِ نَعْمَةٍ مِنْ النَّعْمَ عَلَيْهِ.<sup>۱۲</sup>

از ابوهریره نیز نقل شده است که کسی از من آگاهتر به احادیث پیامبر (ص) نیست مگر عبدالله بن عمرو زیرا او با دست می‌نوشت و با ذهن حفظ می‌کرد اما من فقط حفظ می‌کردم و با دست نسخ نوشت، او در نوشتن احادیث از پیامبر (ص) اجازه گرفته و پیامبر (ص) نیز به او اجازه داد.<sup>۱۳</sup>

از عبدالله بن عمرو نقل شده: که نزد رسول الله (ص) آدم و گفتمن می‌خواهم احادیث شما را نقل کنم، می‌خواستم اگر شما اجازه فرماید از «دستم» برای «قلبم» کمک

بگیرم آنگاه پیامبر (ص) فرمود: اگر حدیث من است پس از دستت کمک بگیر.<sup>۱۴</sup>

همچنین نقل شده که او صحیفه‌ای داشت که به نام صحیفه صادقه، شناخته شده بود.<sup>۱۵</sup> (هر چند بعضی این مطلب را که در آن احادیث پیامبر (ص) بوده انکار کرده‌اند.)

مفربه بن شعبه نیز می‌گفت: عبدالله یک صحیفه صادقه دارد.

در روایت دیگری نیز نقل شده که پیامبر (ص) فرمود: مؤمن وقتی که بمیرد و از او ورقی که بر آن علمی ثبت شده، باقی بماند این ورقه در روز قیامت پرده‌ای بین او و آتش خواهد بود.<sup>۱۶</sup>

## پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

۱۱- کنز العمال ج ۱۰ ص ۸۵۷

۱۲- جامع بیان العلم ج ۱ ص ۸۵، ورن، کفتح الباری ج ۱ ص ۱۸۲، ۱۹۹، ۲۰۳، ۲۴۷، ۲۴۶، تقيید العلم ص ۸۹، ۸۸، ادب المفرد از بخاری ص ۱۲۹، مسن احمد ج ۱ ص ۱۰۰.

۱۳- الترتیب الاداری ج ۲ ص ۲۴ به نقل از طبقات الکبری و مسن احمد و ترمذی، مصنف عبدالرزاق ج ۱۱ ص ۲۵۴، صحیح بخاری ج ۱ ص ۱۴۸، جامع بیان العلم ج ۱ ص ۸۴، شرح معانی الآثار ج ۴ ص ۳۱۸ الی ۳۲۰، تذكرة الحفاظ ج ۱ ص ۴۲، تدريب الروای ج ۲ ص ۶۶.

۱۴- مسن الداری ج ۱ ص ۱۲۶، تدريب الروای ج ۲ ص ۶۶.

۱۵- الترتیب الاداری، ج ۲ ص ۲۴۵، طبقات الکبری ج ۷ ص ۴۹۴ و ج ۱ ص ۴۹۴، تقيید العلم ص ۸۴، تأویل مختلف الحديث ص ۹۳، المعارف از ابن قتيبة ص ۲۰۰.

۱۶- در اسات فی الحديث والصحابیین از هاشم معروف الحسني.

۱۷- بحار الانوار ج ۲ ص ۱۴۴.

oooooooooooooooooooooooooooo

ترمذی نقل کرده است که سعد بن عباده، صاحب صحیفه‌ای بود که جمعی از احادیث و سنن پیامبر(ص) را در آن جمع کرده بود<sup>۱۸</sup> و فرزند او نیز از همان صحیفه روایت می‌کرد و بخاری روایت کرده که این صحیفه نسخه‌ای از صحیفه عبدالله بن اوفی بوده که احادیث را با دست خود در آن می‌نوشته است و مردم آن روایات را که او به خط خود نوشته بود براو می‌خوانند<sup>۱۹</sup> (تا تصحیح کند).

سمرة بن جندب نیز احادیث زیادی را در نسخه بزرگی گردآوری کرده بود که سلیمان فرزند او ازوی به ارث برده و از آن روایت می‌کرد، این احتمالاً همان رساله‌ای است که سمرة آن را به فرزندش داد و این سیرین درباره‌اش می‌گفت: در رساله سمرة به فرزندش علم زیادی هست.<sup>۲۰</sup>

از آنس نیز نقل شده که با اشاره به مصحفی می‌گفت: اینها احادیثی است که از پیامبر(ص) شنیده‌ام و آنها را نوشته و بر پیامبر(ص) عرضه کردم.<sup>۲۱</sup> امام جعفر بن محمد(ع) از آباء گرامش نقل کرده که پیامبر(ص) فرمود: وقتی حدیثی را می‌نویسید آن را با سندش بنویسید، اگر حق است شما در پاداش آن شریک بوده و اگر باطل است گناهش بر عهده گویند آن است.<sup>۲۲</sup>

از پیامبر(ص) نقل شده که فرمودند: قیدوا العلم، علم را در بند کشید، وقتی در این مورد سوال شد که معنای آن چیست؟ پیامبر(ص) فرمودند: نوشتن آن.<sup>۲۳</sup> از ام سلمه، ام المؤمنین نقل شده که: رسول الله، ادیمی (پوست) را طلب کرد، علی(ع) نیز نزد او بود، پس پیامبر(ص) آنقدر بر علی املاء کرده و علی نوشت که رو و پشت و کناره‌های ادیم پرشد.<sup>۲۴</sup>

اینها روایاتی است که دلالت بر اجازه پیامبر(ص) در مورد نوشتن احادیث دارد. بسیاری برآنند که پیامبر ابتداء از نوشتن نهی کرده و بعد اجازه داده است.<sup>۲۵</sup> در این صورت پس چگونه است که بعضی از خلفاء از نوشتن حدیث نهی کردند؟! آیا بعد از آنکه پیامبر اذن داده و تعداد زیادی نیز احادیث را نوشته‌اند باز هم می‌توان حرکت خلفاء را به

۱۸- سنن الترمذی، کتاب الاحکام، باب اليهين مع الشاهد.

۱۹- السیر الحثیث فی تاریخ تدوین الحديث ص ۹، علوم الحديث ص ۱۳.

۲۰- تهذیب التهذیب ج ۴ ص ۲۳۶، علوم الحديث ص ۱۴.

۲۱- تقدیم العلم ص ۹۶.

۲۲- الاملاء والاستلاء ص ۵.

۲۳- بحار الانوارج ۲ ص ۱۵۲، جامع بیان العلم ج ۲ ص ۳۶.

۲۴- الاملاء والاستلاء ص ۱۲.

۲۵- علوم الحديث ومصطلحه ص ۸ و ۹، تاریخ المذاهب الفقهیه ص ۲۴، الاملاء والاستلاء ص ۱۴۶.

پیامبر(ص) نسبت داد؟!

\*\*\*

باز هم در مورد روایات اذن و نهی

رشید رضا در مورد روایت اذن و نهی، تحلیل خاصی کرده و خواسته ثابت کند روایات نهی بر روایات اذن مقدم بوده و به این دلیل ما باید روایات نهی را پذیریم، او می‌نویسد: اگر فرض کنیم که بین احادیث نهی از کتابت و اذن بدان، تعارض هست می‌توانیم یکی را ناسخ دیگری فرار دهیم، بدین طریق که ثابت کنیم روایت نهی بر روایات اذن تقدم دارند، به دو دلیل: یکی اینکه صحابه بعد از پیامبر(ص) هم روایات نهی از کتابت را نقل کرده‌اند.

و دیگر اینکه صحابه بهر حال حدیث را تدوین نکردند چرا که اگر کرده بودند حتماً به دست ما می‌رسید.<sup>۲۶</sup>

به اعتقاد ما این سخن قابل پذیرش نیست:

اولاً: بدین جهت که همانگونه که صحابه، روایات نهی را بعد از پیامبر(ص) نقل می‌کردند روایات اذن را نیز نقل می‌کردند، و چنانچه گذشت و نیز خواهد آمد بعضی از صحابه مشغول نوشن حدیث بودند.

ثانیاً: اینکه، عدم تدوین حدیث توسط صحابه، نه به دلیل نهی پیامبر(ص) بلکه به دلیل نهی آن توسط خلیفه اول و دوم بوده است.

ثالثاً: وقتی این دو دلیل به طوری که فوقاً اشاره کردیم نقض شد باید بگوییم که نمی‌شود یکی را ناسخ دیگری دانست بلکه باید گفت تعارض آنها باعث تساقط می‌شود نه باعث تقدم یکی بر دیگری.

رشید رضا نسبت به اینکه ابوهریره اقرار دارد که عبدالله بن عمر و احادیث را می‌نوشه،

می‌گوید:

این دلیل نمی‌شود که ما آن را شاهدی برای جواز کتابت حدیث بگیریم چرا که در حدیث واردنشده که «عبدالله» به اذن پیامبر(ص) چنین می‌کرده است.<sup>۲۷</sup>

اگر شما عزیزان بار دیگر به صفحات قبل مراجعه کنید متوجه خواهید شد علاوه بر اینکه این روایات که «عبدالله» از پیامبر(ص) اجازه در نوشن حدیث گرفته زیاد است بلکه

۲۶— افواه على السنة المحتدية ص ۴۸.

۲۷— افواه على السنة المحتدية ص ۵۰ به نقل از السنار

حتی خود «ابوهریره» نیز در روایتی که قبلًاً نقل کردیم تصریح داشت که «عبدالله» در این باره از پیامبر(ص) اجازه گرفته بود. در مقابل او بعضی چون «ابوزهره» نیز معتقدند که در آخر عصر نبوت وقتی که احتمال خطر خلط احادیث با قرآن از بین رفت، پیامبر(ص) اجازه دادند.<sup>۲۸</sup>

اگر بخواهیم طبق مشی بعضی از صحابه و خصوصاً خلفاء حرکت کنیم نمی‌باید این مطلب را قبول کنیم، اگر هم بخواهیم این گفته را قبول کنیم ظاهراً باید عمل بعضی از صحابه و خلفاء را تخطه کنیم، من نمی‌دانم آقای «ابوزهره» به کدامیک رضایت خواهد داد!!...

### نظر جمعی از صحابه در مورد نوشتن احادیث

علیرغم خواست بعضی از صحابه در مورد نوشتن احادیث، جمعی دیگر از آنان، حدیث را می‌نوشتند، این خود دلیلی بر آن است که عدم تدوین حدیث نه به دستور پیامبر(ص) بلکه صرفاً از سوی بعضی از خلفاء بوده است، از میان اصحاب پیامبر(ص) امیر المؤمنین(ع) معتقد به نوشتن احادیث بوده‌اند کما اینکه فرزند او حسن(ع) نیز براین کار تأکید داشته است.<sup>۲۹</sup>

عبدالله بن عباس نیز می‌گفت: علم را با کتابت دریند کشید.<sup>۳۰</sup>

هارون بن عتره از پدرش نقل می‌کند که «عبدالله بن عباس» حدیثی را برایم نقل کرد و بعد گفت: آن را بنویس.<sup>۳۱</sup>

سلیمانی نیز نقل می‌کند که: همراه ابن عباس الواحی دیدم که در آن کارهائی را که پیامبر(ص) انجام داده بود از زبان «ابورافع» می‌نوشت.<sup>۳۲</sup>

از انس به عالک نیز نقل شده که به فرزندانش می‌گفت: قيدو العلم بالكتابه.<sup>۳۳</sup>  
کثانی نیز نقل می‌کند که «عباس» از اکثر صحابه و تابعین، جواز نوشتن حدیث را نقل کرده است.<sup>۳۴</sup>

البته به نظر می‌رسد که آنها اکثراً خود به این مطلب اعتقاد نداشته و یا اگر داشته‌اند

۲۸- تاریخ المذاهب الفقهیه ص ۲۴ از ابوزهره، الاملاه والاستلاء ص ۱۴۶.

۲۹- بعداً مدارک این مطلب را ذکر خواهیم کرد.

۳۰- تقیدالعلم ص ۹۲.

۳۱- شرح معانی الاثارج ۱ ص ۳۱۹، سنن الدارمی ج ۱ ص ۱۲۸.

۳۲- التراتیب الاداریه ج ۲ ص ۲۴۶، تقیدالعلم ص ۹۲.

۳۳- طبقات الکبری ج ۷، ص ۲۱، سنن الدارمی ج ۱ ص ۱۲۷، تقیدالعلم ص ۹۶، ۹۷.

۳۴- التراتیب الاداریه ج ۲ ص ۲۴۷.

جرأت اظهار این رأی را نداشته‌اند، دلیل آن هم عدم تدوین حدیث از ناحیه آنها است.

روایت ذیل نیز دلالت بر وجود کتابت در میان صحابه دارد:

زارزان نقل می‌کند که از ام یعقوب و تسابیحی (اورادواذکار) را گرفتم و آن را نزد علی (ع)

آوردم او آنها را به من تعلیم داده و بعد فرمود: تا آنها را به «ام یعقوب» بازگردانم.<sup>۳۵</sup>

همین طور درباره ابن عباس روایت شده که او سنن پیامبر را در الواحی می‌نوشت،

الواحی که در مجالس علم، همراه او بوده است، و اینچنین متواتر است که او هنگام مرگ به

اندازه یک بار شتر، از خود کتاب بر جای گذاشت.<sup>۳۶</sup>

روایتی نیز که می‌گوید ابوبکر پس از پیامبر (ص) احادیث نوشته شده از پیامبر (ص)

را جمع کرده و پس از مدتی سوزاند.<sup>۳۷</sup> دلالت برین دارد که کتابت حدیث در میان صحابه

معروف بوده است.

همچنین آنچه از علی (ع) نقل شده که وقتی حدیثی می‌نویسید با سند آن بنویسید،<sup>۳۸</sup>

نیز شاهدی بر همین مدعای است.

در منابع دیگری نیز این مطلب که تعدادی از صحابه کتابت حدیث را جایز می‌دانستند

تصویح شده است.<sup>۳۹</sup>

داستان صحیفه جابر بن عبد الله که در آن، احادیث رسول الله (ص) بوده، نیز شاهدی بر

وجود کتابت حدیث در میان صحابه است.<sup>۴۰</sup>

بنابر این کتابت حدیث از نظر جمعی از صحابه نیز مورد تأیید بوده و مخالفت خلفاء با

این قضیه نه بخاطر نهی پیامبر (ص) بلکه بنا به مصالحتی بوده که خود آنها تشخیص داده

بودند.

## قرآن و کتابت

خطیب بغدادی برای اینکه رأی جواز را تقویت کند با استناد به قرآن و اینکه کتابت

۳۵- مصنف ابن ابی شیبه ج ۲ ص ۳۹۰.

۳۶- طبقات الکبری ج ۲ ق ۲ ص ۱۲۳، سیرالحدیث ص ۹ تبییدالعلم ص ۱۳۶ شذرات الذهب و علوم الحديث ص ۲۰.

۳۷- تذكرة الحفاظ ج ۱ ص ۵.

۳۸- تدریب الراوی ج ۲ ص ۶۷.

۳۹- سنن الدارمی ج ۱ ص ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹ المعرفة والتاریخ ج ۲ ص ۲۷۹ جامع بیان العلم ۱ ص ۸۴ طبقات الکبری ج ۲ ص ۳۷۱، تبییدالعلم ص ۱۹۹ الی ۱۱۳.

۴۰- تذكرة الحفاظ ج ۱ ص ۱۲۳، المعرفة والتاریخ ج ۲ ص ۱۴۲، ۱۴۳، ۶۶۱، طبقات الکبری ج ۵ ص ۴۶۷، شرح معانی الآثار ج ۴ ص ۳۱۹، مصنف عبدالرزاق ج ۱۱ ص ۱۸۳.

چیزی که ترس از بین رفتن آن وجود دارد در قرآن برآن تأکید، و امر بدان شده است، به ما می فهماند که حدیث را نیز باید بنویسیم در غیر این صورت حدیث نیز ضایع شده و از بین خواهد رفت و سپس آیه ۲۸۲ سوره بقره (بِاَيْهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذَا تَدَبَّرْتُم بِهِنَّىءٍ إِلَى اَجْلِ مُسْتَقْبَلٍ) و آیه ۹۱ سوره انعام (۹۱. اذْقَالُوا مَا نَزَّلَ اللَّهُ عَلَىٰ بَشَرًا مِّنْ شَيْءٍ قُلْ مَنْ أَنْزَلَ الْكِتَابَ الَّذِي جَاءَ بِهِ مُوسَى نُورًا وَ هُدًى لِلنَّاسِ تَجْعَلُونَهُ قَرَاطِبْسَ تَبَدَّوْنَهَا وَ تَخْفُونَهَا كَثِيرًا... ) و آیه ۱۵۷ سوره صافات (فَأَتُوا بِكِتابِكُمْ اَنْ كَتَمْ صَادِقِينَ) را به عنوان شاهدی برای سخن خود ذکر کرده است.<sup>۴۱</sup>

طحاوی نیز می گوید: جواز کتابت حدیث اولی به پذیرش است زیرا خداوند می فرماید: «لَا تَسْمُوا اَنْ تَكْتُبُوهُ صَغِيرًا او كَبِيرًا اَلِي اَجْلِهِ» وقتی خداوند فرمان به نوشتن قرض داده تا مبادا شکی در آن ایجاد شود، مسلمًا علم که حفظ آن مشکل تر از قرض است به دلیل همین احتمال تردید و شک در آن، باید نوشته شود این، گفتار «ابوحنیفه»، «ابویوسف» و «محمد بن حسن شیبانی» هم هست.<sup>۴۲</sup>

### عامل اصلی منع از کتابت حدیث

از مطالب قبل به دست آمد که نمی توان مسؤولیت تأخیر در کتابت حدیث را بر عهده پیامبر(ص) گذاشت زیرا روایاتی که در تأیید این مطلب از پیامبر(ص) نقل شده بود، به دلائل مختلف قابل پذیرش نبود.

در اینجا سعی می کنیم تا عامل اصلی را در این رابطه مورد شناسائی قرار دهیم، برای این کار بیشتر از مدارک اصیل تاریخی نزد اهل سنت و گاه از مدارک شیعه استناد می جوییم، امیدواریم با دقت بیشتر، صحت و سقم این مطالب را مورد ارزیابی قرار دهید.

از عائشه نقل شده است: پدرم احادیث پیامبر(ص) را که ۵۰۰ عدد بود گردآوری کرد، شب را خواهید وصیح نزد من آمده و گفت: احادیثی را که نزد تو است بیاور، من آنها را نزد او آوردم، آنها را آتش زد، بعد گفت: می ترسم اینها نزد تو بماند و من بعیم.<sup>۴۳</sup>

از زهری نیز نقل شده که «عمر» خواست تا شنن را بنویسد، یکماه در این باره فکر کرده و از خدا راهنمایی می جست تا اینکه در یک صبحگاه تصمیمش را گرفت، او گفت: من بیاد اقوام قبل از شما افتادم که نوشتند و به نوشه های خود روی آورده و کتاب الله را ترک کردند.<sup>۴۴</sup>

۴۱- تقیدالعلم ص ۷۶.

۴۲- شرح معانی الآثارج ۴ ص ۳۱۹.

۴۳- تذكرة الحفاظج ۱ ص ۵، کنزالعمالج ۱ ص ۱۷۶.

۴۴- طبقاتالکبریج ۲ ص ۲۸۷، مصنف عبدالرزاقج ۱۱ ص ۲۵۷ تقیدالعلم ص ۴۹ تاریخ الخلفاء ص ۱۳۸.

.....

عبدالعلا می‌گوید: که «قاسم بن محمد بن ابی بکر» بر من حدیث املاء می‌کرد، او گفت که احادیث در زمان عمر زیاد شد، پس به مردم گفت که همه آنها را جمع آوری کنند، وقتی آنان، احادیث را آوردن آنها را آتش زد و گفت: لا، مثنایاً كمثناً أهلاً للكتاب<sup>۴۵</sup>؛ «مثنایاً» گویا کتابی بوده که اهل تورات غیر از کتاب خدا برای خود نوشته بودند و «عمر» در اینجا احادیث پیامبر را تشییه به آن کتاب کرده ولذا نمی‌خواهد تا در کنار کتاب خدا چیز دیگری باشد.

یعنی بن جعده نیز نقل می‌کند که «عمر» خواست تا احادیث و سنن را بنویسد اما بعد پشیمان گردیده و به تمام شهرها نوشت:

من کان عنده شئٰ منها فلیمچه: هر کس چیزی از حدیث دارد آن را محو کند.<sup>۴۶</sup>  
از عروة بن زبیر نیز نقل شده: عمر بن خطاب خواست تا سُنْنَةِ پَيَّامْبَرِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را بنویسد در این مورد با صحابه پیامبر(ص) مشورت کرد، آنها همه رأی دادند به اینکه نوشته شود، اما عمر در اینکار تأمل کرد تا اینکه در یک روز صبح تصمیم خود را گرفت و گفت: «من می‌خواستم سُنْنَةِ بنویسم اتا قومی را قبل از شما یاد کردم که کتبی را نوشته و بر آنها تکیه کرده و کتاب خدا را رها نمودند به خدا قسم من کتاب خدا را با چیز دیگری نمی‌پوشانم». <sup>۴۷</sup>.

همین روایت‌ها به ما نشان می‌دهد که همه صحابه یا (لااقل) بعضی از آنها که مورد مشورت قرار گرفتند، موافق کتابت حدیث بودند اما خلیفه با استدلالی که خود ذکر کرده و پس از یک ماه تفکر به آن رسیده (و البته مبنای از سنت پیامبر ندارد) مانع از نوشن احادیث شده است.

### مخالفت بعضی از صحابه و تابعین با نوشن احادیث

بدنبال ممانعت خلفاء از نوشن احادیث و از آنها که حرکات آنها نزد مردم به عنوان سنت تلقی می‌شد، عده‌ای از صحابه و تابعین آنها نیز از نوشن احادیث خودداری و تنها بر حافظه خود تکیه کردند، آنها احادیث را می‌سینه به مینه انتقال داده و از نوشن کراحت داشتند چنانچه نقل شده آنها نوشن و تدوین کردن حدیث را عیب می‌دانستند<sup>۴۸</sup> و این در حالی است که قرآن و پیامبر(ص) بطور مؤکد علم و نوشن را تبلیغ کرده‌اند.

۴۵- طبقات الکبری ج ۵ ص ۱۸۸.

۴۶- جامع بیان العلم ج ۱ ص ۷۷ تقدیم العلم ص ۵۳.

۴۷- تدریب الراوی ج ۲ ص ۶۸.

۴۸- تدریب الراوی ج ۲ ص ۶۵.

از این بردۀ نقل شده: پدرم به ابوموسی اشعری گفت: آنچه را از من نوشته‌ای نزد من بیاور، من آنها را نزد او برم او تمامی آنها را از بین برد و گفت: شما نیز همچون مافقط حفظ کنید.<sup>۴۹</sup>

عبدالرحمن بن سلمه جمیع نقل می‌کند: از عبدالله بن عمرو حدیثی از پیامبر (ص) شنیدم پس آن را نوشته و وقتی حفظ کردم نوشته را از بین بردم.<sup>۵۰</sup>

العاص نیز می‌گفت: من می‌خواستم کتابی را نزد ابن سیرین بگذارم او از این کار خودداری کرد و گفت که اجازه نمی‌دهد کتابی نزد او باشد.<sup>۵۱</sup>

ابی نصرة نیز می‌گوید: به ابوعسید گفتم که برای ما بنویس، او گفت: نمی‌نویسم و قرآن برای شما درست نمی‌کنم، شما همانگونه از ما بگیرید که ما از پیامبر (ص) گرفتیم، «ابوعسید» می‌گفت حدیث را برای یکدیگر نقل کنید چرا که یکی از آنها دیگری را بخارط می‌آورد.<sup>۵۲</sup>

از ابن ابی تعبیم نقل شده که: ابن سیرین و اصحابیش حدیث را نمی‌نوشتند.<sup>۵۳</sup>  
هروی می‌نویسد: صحابه و تابعین حدیث را نمی‌نوشتند آنها احادیث را به صورت حفظ تدوین می‌کردند، مگر کتاب صدقات را.<sup>۵۴</sup>

نوروی نیز می‌نویسد: تمام همت صحابه مصروف به جهاد و نیز مبارزه با نفس و عبادت بود ولذا فرصت تصنیف پیدا نکردند (!!) همین طور تابعین نیز تصنیفی نکردند.<sup>۵۵</sup>

از ابی گثیر غیری نیز نقل شده ابوهریره می‌گفت: نمی‌باید حدیث را کتمان و یا کتابت کرد.<sup>۵۶</sup>

عبدالله بن مسلم نیز از معید بن جبیر نقل می‌کند: او نسبت به نوشن حدیث کراحت داشته است.<sup>۵۷</sup>

همین طور ابراهیم نخعی نیز گفته که هیچ چیزی را ننوشه است.<sup>۵۸</sup> وقتی ازاو

۴۹- کشف الاستارج ۱ ص ۱۰۹.

۵۰- المعرفة والتاريخ ج ۲ ص ۵۲۲.

۵۱- الکتابیه ص ۳۵۳، المعرفة والتاريخ ج ۲ ص ۵۹.

۵۲- حیة الصحلية ج ۱ ص ۲۴۳ و ۲۴۴.

۵۳- تراتیب الاداریة ج ۱ ص ۶۲، الطرق الحکمیة ص ۲۵۶.

۵۴- التراتیب الاداریة ج ۲ ص ۲۴۹.

۵۵- التراتیب الاداریة ج ۲ ص ۲۴۹.

۵۶- طبقات الکبری ج ۲ ص ۳۶۴.

۵۷- طبقات الکبری ج ۶ ص ۲۵۸، در ص ۲۵۷ نقل شده که او از این عیّاس حدیث می‌نوشه است.

۵۸- طبقات الکبری ج ۶ ص ۲۵۸.

پرسیدند که چرا چیزی نمی‌نویسد گفت: وقتی انسان چیزی را نوشت بر همان نوشته خود اکتفا می‌کند.<sup>۵۹</sup>

از حبیب بن ابی ثابت نقل شده که گفت: هیچ کتابی در تمام روی زمین نزد من نیست مگر یک حدیث که در تابوت من است.<sup>۶۰</sup>

حسن بن ابی الحسن در هنگام مرگ به خادم خود دستور داد تا تنور را روشن کند و گفت تمام کتابهای او مگر یک صحیفه را در آن اندازد.<sup>۶۱</sup>

ابن سیرین می‌گفت: اگر بنا بود کتابی داشته باشم نامه‌های پیامبر(ص) را کتاب می‌کرم.<sup>۶۲</sup>

یحیی بن سعید می‌گوید: من در حالی علماء را یافتم که از نوشتن وحشت داشتند.<sup>۶۳</sup> سلیمان بن حرب نقل می‌کند: یحیی بن سعید بر ما وارد می‌شد و حدیث نقل می‌کرد، اصحاب ما احادیث اور اనمی‌نوشتند اما پس از مدتی نوشتشند.<sup>۶۴</sup>

قاسم بن محمد بن ابی بکر نیز عبدالله بن علاء را از نوشتن حدیث منع کرد.<sup>۶۵</sup> از سفیان نقل شده که به عمرو بن دینار گفتند که سفیان احادیث را می‌نویسد او از جای خود برخاسته و گفت: هر کس می‌نویسد از نزد من بیرون رود، سفیان می‌گوید: من چیزی از اون نوشته و فقط حفظ می‌کرم.<sup>۶۶</sup>

از ابن طاووس نقل شده که پدرش می‌گفت: شخصی از عبدالله بن عباس چیزی پرسید عبدالله از سؤال او خوش آمد، آن شخص گفت که جوابش را برای او بنویسد اما عبدالله گفت که آنها علم را نمی‌نویستند.<sup>۶۷</sup> (این روایت برخلاف روایاتی است که قبلًا درباره او نقل کردیم).

مالک بن انس نقل می‌کند: این مسیب در حالی مرد که هیچ کتابی از خود بر جای ننهاد، همین طور قاسم بن محمد، عروة ابی زیب و ابی شهاب زهرا.

۵۹- طبقات الکبری ج ۶ ص ۲۷۱ در حالی که شاگرد او بعد از نوشتن احادیث تأسف می‌خورد ر. ک. ص ۲۷۰.

۶۰- طبقات الکبری ج ۶ ص ۳۲۰.

۶۱- طبقات الکبری ج ۷ ص ۱۷۵.

۶۲- طبقات الکبری ج ۷ ص ۱۷۵، سنن الداری ج ۱ ص ۱۲۰.

۶۳- طبقات الکبری ج ۷ ص ۱۴۱، جامع بیان العلم ج ۱ ص ۸۱.

۶۴- تقیید العلم ص ۱۱۱، المعرفة والتاریخ ج ۲ ص ۸۲۹.

۶۵- طبقات الکبری ج ۵ ص ۱۸۸.

۶۶- طبقات الکبری ج ۵ ص ۴۸۰، تذکرة الحفاظ ج ۱ ص ۱۱۳.

۶۷- مصنف عبدالرزاق ج ۱۱ ص ۲۵۸، تقیید العلم ص ۴۲.

۶۸- تذکرة الحفاظ ج ۱ ص ۱۱۱.

منصور بن معتمر نیز می‌گوید: هیچ گونه چیزی تا بحال نوشته است.<sup>۶۹</sup> عین همین گفته از، یونس بن عبید نیز نقل شده است.<sup>۷۰</sup>

درباره این ابی ذوثیب نیز نقل شده که او احادیث و مطالب را حفظ می‌کرده و چیزی نمی‌نوشته است. او از طبقه پنجم یعنی از اواسط قرن دوم هجری است.<sup>۷۱</sup>

در مورد سعید بن عبدالعزیز نیز گفته شده که چیزی نمی‌نوشته است.<sup>۷۲</sup> اسماعیل بن عیاش (از طبقه ششم) دهها هزار حدیث حفظ بوده ولی چیزی نمی‌نوشته است.<sup>۷۳</sup>

ابوحاتم نیز نقل کرده که در دست ابوالولید طیالسی، نوشته‌ای ندیده است.<sup>۷۴</sup> این افراد از طبقه هفتم بوده‌اند و از نوشتن حدیث کراحت داشته‌اند. در مورد فقیلی نیز گفته شده که هیچ کتابی در دست او دیده نشده است.<sup>۷۵</sup> کما اینکه «صاحب البصری» نیز از نوشتن کراحت داشته است.<sup>۷۶</sup>

### کتابی با کتاب خدا!!

اگر کسی به دقت در روایات گذشته درایت کند، خواهد دید که منکرین جواز کتابت حدیث بهانه‌شان این بود که در صورت نوشته شدن حدیث، کتابی در کنار کتاب خدا قرار خواهد گرفت و نتیجه آن این خواهد بود که مردم کتاب خدا را رها کرده و به سراغ کتابهای دیگری خواهند رفت، ما بعداً صحت و سقم این مسأله را ارزیابی خواهیم کرد و توضیح خواهیم داد که این دلیل، بهانه است بلکه کتاب و سنت مکمل یکدیگر بوده و همه مسلمین نیز می‌دانند که این دو، بدون یکدیگر ناقص است مگر کسانی که شعار می‌دهند: حسناً کتاب الله.

اما در اینجا یک نکته را می‌بایست شرح دهیم و آن اینکه گویندگان این مسأله

۶۹- تذكرة الحفاظ ج ۱ ص ۱۴۲.

۷۰- تذكرة الحفاظ ج ۱ ص ۱۴۵.

۷۱- تذكرة الحفاظ ج ۱ ص ۱۹۲.

۷۲- تذكرة الحفاظ ج ۱ ص ۲۱۹.

۷۳- تذكرة الحفاظ ج ۱ ص ۲۵۴.

۷۴- تذكرة الحفاظ ج ۱ ص ۳۸۲.

۷۵- تذكرة الحفاظ ج ۱ ص ۴۴۱.

۷۶- تذكرة الحفاظ ج ۱ ص ۴۶۱ و در ک. جامع بیان العلم ج ۱ ص ۷۸- ۷۹- سنن الدارمی ج ۱ ص ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۱۹.

.۱۲۱

(حال یا خود خلفاء گفته باشند و یا کسانی برای توجیه عمل ایشان، چنین استدلالی را از آنها نقل کرده باشند) یک چیزی از پیامبر(ص) در مورد کتاب مع کتاب الله شنیده بودند اما مورد آن را عوضی گرفته و شاید هم خواسته اند خلط مبحث کنند تا...

ولی اصل قضیه این است که عده‌ای از صحابه پیامبر(ص) به سراج نسخه‌های از تورات و کتب دیگر یهود رقت بودند، وقتی پیامبر(ص) از این کار مطلع شد از آنها خواست تا کتابی با کتاب خدا نگیرند، به روایت ذیل در این باره توجه کنید:

جابر نقل می‌کند که عمر بن خطاب نسخه‌ای از تورات نزد پیامبر(ص) آورده و گفت:  
این نسخه‌ای از تورات است و آن را می‌خواند، پیامبر(ص) ساکت بوده و زنگ  
چهره‌اش تغییر می‌کرد، ابویکر متوجه شده و به عمر گفت: مادرت به عزایت بشیند چهره  
پیامبر را نمی‌بینی؟ عمر نگاهی به چهره پیامبر کرده و گفت: از غصب پیامبر(ص) به خدا پناه  
می‌برم خدارابه عنوان رب، اسلام را به عنوان دین و محمد(ص) را به پیامبری پذیرفتم، آنگاه  
پیامبر(ص) گفت: به خدا اگر «موسى» به اینجا آمده و شما اورا متابعت کرده و مرا ترک  
کنید، از صراط مستقیم منحرف شده‌اید اگر او زنده بود و مرا درک می‌کرد از من متابعت  
می‌نمود.<sup>۷۷</sup>

از این روایت بدست می‌آید که چون عمر، کتابی در عرض قرآن قرار داده بود، پیغمبر  
خدا خشمگین شده بودند.

در روایت دیگری مشابه همین روایت، آن طرف دیگر، مردی از «انصار» ذکر شده  
است، شاید هم چند بار این قضیه اتفاق افتاده باشد.

از ابی قلابه نقل شده: عمر بن خطاب از کنار مردی می‌گذشت که او مشغول خواندن  
کتابی بود، ساعتی به او گوش فرا داده و گفته‌های او را نیکو دید، بعد به او گفت: آیا برای او  
از این کتاب می‌نویسد، او گفت: آری، عمر برگه‌ای خرید و نزد او آورده تا او پشت و رویش  
را پر کرده، بعد نزد پیامبر(ص) آورد و برای او خواند، در همین حال چهره پیامبر(ص) متغیر  
گردید آنگاه مردی از انصار به عمر گفت: مادرت به عزایت بشیند، آیا چهره پیامبر(ص) را  
نمی‌بینی؟ آنگاه پیامبر(ص) فرمود که:

من در حالی مبعوث شدم که فاتح و خاتم بودم و تمامی آنچه را که باید آورد،  
آوردم.<sup>۷۸</sup>

از زهری نیز نقل شده: حفصه دختر عمر کتابی را نزد پیامبر(ص) آورد که در آن

۷۷- مسن الداری ج ۱ ص ۱۱۶، مصنف عبدالرزاق ج ۱۰ ص ۳۱۳.

۷۸- مصنف عبدالرزاق ج ۶ ص ۱۱۳، مجمع الزوائد ج ۱ ص ۱۸۲، مصنف عبدالرزاق ج ۱۱ ص ۱۱۱.

oooooooooooooooooooooooooooo

داستانهای حضرت یوسف (ع) بود، او شروع به خواندن آنها برای پیامبر (ص) کرد در حالی که پیامبر (ص) از شنیدن آنها چهره اش دگرگون می‌شد، آنگاه پیامبر فرمود:

والله اگر یوسف در اینجا آمده و شما اورا متابعت و مرا رها کنید، گمراه گشته اید.<sup>۷۹</sup>

از این چند روایت بدست می‌آید که آنچه پیامبر (ص) از آن کراحت داشته است، خواندن کتابهایی بوده که تحریف شده و باعث نشر «اسرائیلیات» در میان مسلمین می‌شده‌اند، پیامبر (ص) نمی‌خواسته آن کتابها، کتاب الله را که عین کلمات حق تعالیٰ است از بین برد و مردم با آن گفته‌هایی که با اساطیر و افسانه‌ها و خرافات آمیخته شده از صراط حق منحرف شوند.

در روایات دیدیم که گویا هم خلیفه و هم دخترش علاقمند به این نوع کتب بوده‌اند و پیامبر (ص)، نیز هر دورانی کرده است در عین حال با کمال تأسف می‌بینیم که وقتی کعب الانجیار یهودی زاده به ظاهر مسلمان نزد عمر آمده و از او اجازه می‌خواهد که تورات را بخواند، خلیفه به او می‌گوید: اگر می‌دانی که این همان توراتی است که در «طورسینا» بر موسی علیه السلام نازل شده صحیح و شام آن را بخوان.<sup>۸۰</sup>

این در حالی است که پیامبر (ص) صریحاً اورا (نه کس دیگری که شاید خبر به گوشش نخورد) از خواندن نهی کرده است.

شواهد دیگری نیز داریم که استنباط ما را در اینکه منتظر از کتاب مع کتاب الله همان کتب اسرائیلیات است تأیید می‌کند.

از جمله نقل شده که بر عبد الله بن مسعود خبر رسید که نزد مردم کتابی هست که همه از آن در شگفت شده‌اند، او نیز آن کتاب را آورده و آن را از بین برد و گفت:

اهل کتاب بخاطر اتکاء بر کتب علمای خود و ترک کتاب خدا هلاک شدند.<sup>۸۱</sup>

علماء در اصطلاح عرب آن روز همان علمای «يهود و نصاری» بودند و منتظر در این روایت کتب اسرائیلیات است.

روایت بعدی این مسأله را به خوبی نشان می‌دهد، مرة همدانی می‌گوید: ابومرة الکندي کتابی از «شام» آورده و به این مسعودداد، «این مسعود» در آن کتاب نظر کرد و بعد آب آورده و نوشته‌های آن را از بین برد و گفت: امت‌های قبل از شما به سبب متابعت امثال

۷۹— مصنف عبدالرزاق ج ۱۱ ص ۱۱۰ و ن. ک. میزان الاعتدال ج ۱ ص ۶۶۱، لسان المیزان ج ۲ ص ۴۰۸، بخار الانوارج «ص ۹۹، غریب الحديث ج ۴ ص ۴۹ و ج ۳ ص ۲۹ و ۲۸، الفائق از زمخشri ج ۴ ص ۱۱۴».

۸۰— غریب الحديث ج ۴ ص ۲۶۲، الفائق ج ۱ ص ۶۵۱.

۸۱— سنن الداری ج ۱ ص ۱۲۲، تغییدالعلم ص ۵۲ و ۵۶.

این کتب و ترک کتاب خدا از بین رفته‌ند.

حصین می‌گوید: اگر آن نوشته از قرآن یا سنت بوده مسلم‌آ او آن را محونی کرد بلکه آن از کتب اهل کتاب بوده است.<sup>۸۲</sup>

از علی(ع) نیز نقل شده: هر کس نزد او کتابی هست آن را از بین ببرد امتهای قبل از شما بواسطه متابعت گفته‌های علمای خود و ترک کتاب خدا هلاک شدند.<sup>۸۳</sup>

این روایات بدون شبه اشاره به گفته‌های «اخبار یهود» دارد که در آن موقع برای مسلمین نقل می‌شد و مردم نیز به خاطر داستانی بودن آنها از شنیدن و خواندن آن لذت می‌بردند.

از امام صادق(ع) نیز نقل شده است: بعضی از علماء بدنبال احادیث «یهود و نصاری» هستند تا داشت خود را با آنها افزونی دهند اینها در درک اسفل جهنم هستند.<sup>۸۴</sup>

از عمرو بن یحیی بن جعده نقل شده: کتابی را نزد پیامبر(ص) آورند پیامبر(ص) فرمود: برای یک امت همین حماقت و ضلالت بس که از آنچه پیامبرشان آورده دوری کرده و به سراغ چیزی که پیامبر دیگری آورده بروند.<sup>۸۵</sup>

این روایت نیز چیزی را که نزد پیامبر(ص) آورده توضیح می‌دهد، و مفهوم کتاب مع کتاب الله را روشن می‌کند.

ابن عباس نیز می‌گوید: چگونه از اهل کتاب مسأله‌ای می‌پرسید در حالی که کتاب خدا در میان شماست؟<sup>۸۶</sup> از این روایات معلوم می‌شود که منظور پیامبر(ص) از کتاب مع کتاب الله نشر اسرائیلیات بوده نه «سنت» خود حضرت که مکمل قرآن و واجب الاتّابع برای مسلمین به اجماع تمامی مسلمین است.

همین مسأله که بعد از خود این علماء، احادیث را نوشتند مطالب مورد نظر ما را مستدل و مشخص می‌کند، لذا اینکه افرادی مثل عروة احادیث مکتوب خود را آتش زند و گفته‌ند: نمی‌خواهیم کتابی با کتاب خدا باشند<sup>۸۷</sup> از روی عدم درک مطلب بوده است.

۸۲- غریب‌الحدیث ج ۴ ص ۴۸، جامع بیان‌العلم ج ۲ ص ۵۲ و ۵۳، روایتی بهمین مضمون در تقدیم‌العلم ص ۵۱ هست که کتابی ازین نزد او آورند که در آن احادیث مربوط به اهل بیت بوده و آن را محونی کرده است.

۸۳- جامع بیان‌العلم ج ۱ ص ۷۶.

۸۴- بخار الانوار ج ۲ ص ۱۰۸.

۸۵- جامع بیان‌العلم ج ۲ ص ۵۰.

۸۶- مصنف عبدالرزاق ج ۱۰ ص ۳۱۴، جامع بیان‌العلم ج ۲ ص ۵۱.

۸۷- الامام زید از ابی زهره ص ۱۶۷.